

## عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد

حسین پوراحمدی<sup>۱</sup>  
مقداد قنبری مزیدی<sup>۲</sup>

**چکیده:** امروزه بسیاری از کارشناسان بر این باورند که سازمان ملل متحد در دستیابی به مهم‌ترین هدف خویش، یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ناکام مانده است. مقاله حاضر به بررسی عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد در طی دو دهه اخیر می‌پردازد. در نوشتار حاضر با پیش‌فرض مناسب بودن رویکرد نئوایدی‌الیسم برای بررسی عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد در مقایسه با سایر نظریه‌ها و رویکردهای روابط بین‌الملل، تلاش شده است تا با استفاده از شاخص‌های این رویکرد، سازمان ملل متحد از لحاظ کارکرد مورد بررسی قرار گیرد. با استفاده از این روش، عواملی چون؛ تحولات رخ داده در ساختار روابط بین‌الملل، مفهوم امنیت و بازیگران عرصه سیاست جهانی و عدم انطباق سازمان ملل با آن‌ها، و غیردموکراتیک بودن ساختار سازمان ملل و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، به عنوان عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد شناسایی و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. همچنین، در مقاله حاضر به این نکته اشاره شده است که سازمان ملل متحد فقط در وضعیتی دموکراتیک، بدون حق و تو برای قدرت‌های بزرگ و با همکاری تمامی اعضای آن، قادر به دستیابی اهداف تعریف شده در یک نظم جهانی فرادولتی خواهد بود.

**واژگان کلیدی:** سازمان ملل متحد، نئوایدی‌الیسم، ساختار نظام بین‌الملل، مفهوم امنیت، یک‌جانبه‌گرایی.

---

۱. آقای دکتر حسین پوراحمدی، دانشیار روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی  
h-pourahmadi@sbu.ac.ir

۲. آقای مقداد قنبری مزیدی، کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شهید بهشتی و مدرس دانشگاه پیام نور  
ghanbarimeghdad@yahoo.com

## مقدمه

توجه به نقش سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد همکاری و صلح جهانی ریشه در اندیشه‌های آرمان‌گرایان داشته است. جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول با تأسی از این اندیشه‌ها شکل گرفت و همواره امیدهای بسیاری نسبت به کارایی چنین سازمان‌هایی در ایجاد صلح جهانی وجود داشت (Miller, 2010: 566). چندان دیری نپایید که جنگ جهانی دوم از راه رسید و تمامی آمال و آرزوهای آرمان‌گرایان کلاسیک را به باد داد. بسیاری، آرمان‌گرایان بین دو جنگ را افراطی و آرمان‌شهرگرا نامیدند و با این تفکرات، هنگام تأسیس سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم، به‌منظور جلوگیری از شکست و ناکارآمدی آن، روح واقع‌گرایی را در کالبد آرمان‌گرایانه‌اش دمیدند. سازمان ملل متحد برخلاف همتای سلف خویش منحل نشد و اکنون ۶۸ سال از زمان تأسیس آن می‌گذرد، اما این سازمان نیز نتوانسته است کارکردهایش را با موفقیت انجام دهد. آیا علت عدم موفقیت این سازمان همان‌گونه که واقع‌گرایان کلاسیک اعتقاد دارند، ناکارآمدی ذاتی سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد همکاری بین کشورها و از بین بردن جنگ و ناامنی بوده است؟ یا باید بر اساس تفکرات اندیشمندان لیبرال، انحراف سازمان ملل متحد از اصول آرمان‌گرایی را عامل شکست این سازمان دانست؟ با این وجود، تحولات پس از جنگ سرد جان تازه‌ای به اندیشه‌های لیبرالیستی بخشید و بسیاری بر این امید بودند با تحولات رخ داده، سازمان ملل نیز جایگاه خود را در حفظ صلح و امنیت در عرصه بین‌المللی باز یابد.

البته نباید موفقیت‌های این سازمان در تأمین امنیت جهانی را نادیده انگاشت، اما با این وجود در مجموع این سازمان نتوانسته است نقش چندان مؤثری را ایفا نماید، به‌گونه‌ای که برخی اندیشمندان بحث بحران کارکرد سازمان ملل را در ابتدای قرن حاضر مطرح کردند. این انتقادات به‌خصوص پس از حمله آمریکا به افغانستان و عراق و عدم موفقیت سازمان ملل در حل این بحران بسیار شدت گرفته است (مشیرزاده، ۱۳۸۷: ۲۱۳؛ احمدی، ۱۳۸۶: ۴۲-۸؛ زال‌پور، ۱۳۸۳: ۶۰-۵۵). اما به نظر می‌رسد عوامل اصلی بحران کارکرد سازمان ملل همچنان پا بر جا هستند. هدف اصلی مقاله یافتن عوامل اصلی این بحران می‌باشد. سؤال اصلی مقاله این است که: عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد در عصر حاضر کدامند؟ بدین ترتیب به کمک رویکرد نئوایدی‌الیسم، تلاش داریم موضوع بحران کارکرد سازمان ملل را بررسی کنیم. برخی محققان موضوع سازمان ملل را به کمک نظریات مختلف رئالیسم، نئورئالیسم، لیبرالیسم و... مورد بررسی قرار داده‌اند. هر یک از این نظریات ممکن است در بررسی موضوع سازمان ملل ضعفها و نقاط قوت خویش را داشته باشند. در این پژوهش نئوایدی‌الیسم

به دلایلی که در ادامه خواهد آمد برای بررسی عوامل بحران کارکرد سازمان ملل انتخاب شده است. ممکن است برخی این رویکرد را برای بررسی کارکردهای سازمان ملل ناکارآمد بدانند اما مطمئناً استفاده از این رویکرد نتایجی را برای ما ارائه می‌دهد که در کنار نتایج سایر رویکردها می‌تواند درک کامل‌تری را در بر داشته باشد. این رویکرد امروزه بیشتر در اصلاح سازمان‌های بین‌المللی مطرح است (اسمیت و بلیس، ۱۳۸۳: ۳۹۴). سازمان‌های بین‌المللی نیز نماد تفکرات ایده‌آلیستی‌اند و ناشی از آن‌ها شکل گرفته‌اند. همان‌طور که در بین دو جنگ جهانی جامعه ملل ناشی از تفکرات ایده‌آلیستی شکل گرفت و پس از جنگ جهانی دوم نیز با شکل‌گیری سازمان ملل متحد برای مدت کوتاهی باعث احیای عقاید لیبرالیستی شد. با این وجود وقتی عملکرد سازمان ملل را در طی سال‌های مختلف فعالیت آن بررسی می‌کنیم بیش از آن که منطبق بر دیدگاه ایده‌آلیست‌ها باشد، متأثر از ساختار رئالیستی حاکم بر نظام بین‌الملل عمل کرده است. فرضیه ما در این نوشتار و بنا بر رویکرد نئوایده‌آلیستی بدین ترتیب تبیین می‌شود: عواملی چون تحول در ساختار نظام بین‌الملل، تغییر و تحول بازیگران این عرصه، تحول مفهوم امنیت و عدم انطباق سازمان ملل متحد با این تغییرات و نیز، نقش یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و دموکراتیک‌نبودن ساختار سازمان ملل مخصوصاً مهم‌ترین بخش تصمیم‌گیرنده یعنی شورای امنیت از مهم‌ترین عوامل بحران کارکرد در این نهاد بین‌المللی تلقی می‌شوند.

### نئوایده‌آلیسم، چارچوب فهم ضرورت تغییرات

از میان نظریه‌های جریان اصلی، واقع‌گرایی کلاسیک توجه چندانی به سازمان‌های بین‌المللی ندارد. واقع‌گرایان بر آنند، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی یا بازتابی از توزیع قدرت موجود و "عرصه‌هایی برای ظهور عملی روابط قدرت" هستند، یا عملاً فاقد قدرت و ناکارآمد می‌باشند. لذا واقع‌گرایان با قائل نشدن نقشی قابل توجه در عمل برای سازمان ملل متحد معتقدند دولت‌ها در وضعیت ناامنی، باید بر قدرت خویش متکی باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۳۱-۸۳۰). واقع‌گرایان سازمان‌های بین‌المللی را ابزار دست قدرت‌های بزرگ می‌دانند. از نظر آن‌ها سازمان‌های بین‌المللی متغیرهای وابسته قدرت هستند و نمی‌توانند نقش چندانی در تحولات جهانی داشته باشند (عسگرخانی، ۱۳۷۸: ۱۱۶۷). البته این اندیشه در رویکرد جدید واقع‌گرایی دچار تغییر شده است. امروزه برخی محققان از رویکرد نئورئالیسم برای بررسی سازمان ملل استفاده نموده‌اند (ترابی، ۱۳۸۵: ۳۸۱). در مقابل، نظریه دیگر جریان اصلی یعنی لیبرالیسم توجه ویژه‌ای به

سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و نقش آن‌ها در ایجاد صلح و امنیت داشته است (Miller, 2010: 587). لیبرال‌ها نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را بهترین سازوکار برای پیشبرد همکاری بین‌المللی تلقی می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۴۴).

با این حال، از میان رویکردهای لیبرالیسم، رویکردی که توجه خاصی به اصلاح سازمان‌های بین‌المللی در جهت ایجاد صلح و امنیت جهانی داشته است، می‌توان از نئوایدی‌آلیسم نام برد. این رویکرد بیش از آن که به اصلاح رفتار دولت‌ها و سیاست خارجی آن‌ها بپردازد، امروزه بیشتر در زمینه اصلاح ساختار سازمان‌های بین‌المللی مطرح است (Henderson, 1999: 205-206). همان‌طور که می‌دانیم سازمان‌های بین‌المللی نماد تفکرات ایده‌آلیستی و نشأت گرفته از این اندیشه هستند. همان‌طور که در بین دو جنگ جهانی، جامعه ملل ناشی از تفکرات ایده‌آلیستی شکل گرفت و پس از جنگ جهانی دوم نیز با شکل‌گیری سازمان ملل متحد برای مدت کوتاهی باعث احیای عقاید لیبرالیستی شد (عسگرخانی، ۱۳۷۸: ۱۱۶۸). با پایان جنگ سرد و تحول در ساختار نظام بین‌الملل دوباره این اندیشه در شکل جدیدش یعنی نئوایدی‌آلیسم مطرح شد و طرفداران آن به تغییر نقش سازمان‌های بین‌المللی و موفقیت آن‌ها در گسترش صلح و امنیت بین‌المللی بسیار امیدوار شدند. نئوایدی‌آلیست‌ها معتقد به اشکال دموکراتیک دولت هستند و معتقدند که وابستگی متقابل، صلح را به همراه خواهد داشت (اسمیت و بیلیس ۱۳۸۳: ۳۹۶-۳۹۴). به عبارت دیگر نئوایدی‌آلیست‌ها معتقدند که صلح و عدالت شرایط طبیعی نیستند بلکه محصول طرحی آگاهانه هستند. تشویق و یا حتی اجبار دولت‌های غیرلیبرال برای دموکراتیک‌تر شدن تنها بخشی از ضرورت‌هایی است که برای ایجاد نظام واقعی و لیبرال جهانی لازم است. نئوایدی‌آلیست‌ها مانند ایده-آلیست‌های اولیه معتقدند که در سطح بین‌المللی باید اصلاحاتی صورت بگیرد. نهادهای بین‌المللی مانند خود دولت‌ها باید دموکراتیک‌تر شوند. آن‌ها همچنین معتقدند جنبش‌های اجتماعی جهانی باید در ساختارهای تصمیم‌گیری به حساب آورده شود زیرا آن‌ها معمولاً در مقایسه با دولت‌های خود، به مردم عادی نزدیک‌تر هستند (اسمیت و بیلیس، ۱۳۸۳: ۳۹۸-۳۹۰).

نئوایدی‌آلیست‌ها مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها را برای ایجاد صلح و امنیت جهانی ارائه داده‌اند. در سطح نهادهای بین‌المللی نویسندگانی مانند دیوید هلد، نوربرتو بوبیو و دانیل ارچیوگی و دیگر نویسندگان معتقدند جهان سیاست باید دموکراتیزه شود. دیدگاه هلد با آشکار ساختن ضعف‌های نظام وستفالی شروع می‌شود.

از نظر او در مرحله‌های بعدی این دوره‌ها شامل دموکراتیزه شدن سریع برخی از کشورها بوده است، اما این امر با دموکراتیزه شدن جامعه کشورها همراه نبوده است. این

عمل دموکراتیزه شدن جامعه کشورها با در نظر گرفتن سطوح کنونی به هم پیوستگی، به طور روزافزون ضروری می شود زیرا دولت های "ملی" دیگر کنترل نیروهایی که حیات شهروندان آنها را شکل می داد، در دست ندارند (اسمیت و بیلیس، ۱۳۸۳: ۳۹۶). بعد از سال ۱۹۴۵ منشور سازمان ملل متحد از طریق به رسمیت شناختن حق افراد در مجموعه ای از معاهدات، حقوق بشر را به وجود آورده است. اما حتی اگر سازمان ملل بعد از ۱۹۴۵ مطابق منشور خود عمل کرده باشد، باز هم بسیاری از عناصر اصلی نظام وستفالی را به طور عمده دست نخورده باقی گذاشته است. هلد به جای الگوهای وستفالی و سازمان ملل متحد، به ارائه خلاصه ای از الگوی جهان شمول دموکراسی می پردازد. این الگو در مرحله نخست، نیازمند ایجاد پارلمان های منطقه ای و گسترش اقتدار سازمان های منطقه ای، مانند اتحادیه اروپا است که در حال حاضر وجود دارند. دوم، کنوانسیون های حقوق بشر باید در پارلمان های ملی نهادینه شوند و یک دادگاه بین المللی حقوق بشر بر آن نظارت کند. سوم، اصلاح سازمان ملل متحد و یا جایگزین کردن پارلمانی جهانی به جای آن که به طور واقعی دموکراتیک و پاسخ گو باشد. هلد با این وجود و بدون آن که نسبت به درک الگوی جهان شمول دموکراسی بسیار امیدوار باشد، پافشاری می کند که اگر دموکراسی به دنبال پیشرفت است باید در نهادها و رژیم هایی که جهان سیاست را کنترل می کنند نفوذ کند (اسمیت و بیلیس، ۱۳۸۳: ۳۹۶-۳۹۵).

بنابراین، اگر قصد داشته باشیم به منظور بررسی عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد، دیدگاه های نئوایدیالیست ها در مورد اصلاح سازمان های بین المللی را به صورت چند شاخص استخراج نماییم، باید به دیدگاه های آنها در مورد مسائلی چون امنیت، بازیگران، دموکراتیزه کردن سازمان های بین المللی و نقش امنیت دسته جمعی در تأمین امنیت جهانی بپردازیم. با این اوصاف، شاخص های استخراجی از رویکرد نئوایدیالیسم به شکل زیر خواهد بود.

۱. برخلاف تأکید رئالیست ها بر امنیت نظامی و سخت افزاری، لیبرال ها و به خصوص نئوایدیالیست ها به جنبه های دیگر امنیت مثل امنیت اقتصادی، امنیت فردی و... توجه دارند. از نگاه نئوایدیالیست ها، امنیت یک مفهوم کلی است که بسیاری از مسائل را در تمام سطوح و جنبه ها در بر دارد. به طوری که آنها علاوه بر امنیت نظامی به مسائل مختلف دیگری چون توسعه، تجارت، مسائل زیست محیطی، حقوق بشر، حقوق افراد و زنان و... توجه خاصی دارند.

۲. رئالیست ها معتقدند که دولت ها مهم ترین و اصلی ترین بازیگران عرصه بین المللی هستند و هر چند وجود بازیگران غیردولتی مثل سازمان های بین المللی و

شرکت‌های چندملیتی را انکار نمی‌کنند، اما معتقدند این بازیگران کاملاً متأثر از دولت‌ها هستند، اما نئوایدی‌الیست‌ها تأکید دارند که نقش دولت‌ها به عنوان بازیگران بلامنزاع عرصه نظام بین‌المللی کاهش یافته است و در کنار آن‌ها بازیگران غیردولتی فراملی و فروملی در سیاست‌های جهانی دارای نقش شده‌اند. نئوایدی‌الیست‌ها کوچک‌ترین واحد بازیگران را در نظام بین‌المللی افراد و بزرگ‌ترین آن‌ها را سازمان‌های بین‌المللی فراملی می‌دانند و به‌خصوص بر نقش سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد صلح و امنیت جهانی تأکید دارند.

۳. شاید بتوان گفت مهم‌ترین دیدگاه نئوایدی‌الیست‌ها در مورد اصلاح ساختارهای سازمان‌های بین‌المللی، دموکراتیزه کردن این سازمان‌ها است. آن‌ها معتقدند نهادهای بین‌المللی باید همانند خود دولت‌ها دموکراتیزه شوند و در ساختارهای جهانی در نظر گرفته شوند (Henderson, 1999: 205).

۴. شاخص دیگر در اندیشه نئوایدی‌الیست‌ها، تأکید بر امنیت دسته‌جمعی و همکاری برای تأمین صلح و امنیت جهانی می‌باشد. نئوایدی‌الیست‌ها معتقد به وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل هستند، اما برخلاف رئالیست‌ها به جای تأکید بر حاکم بودن منازعه بر نظام بین‌الملل، به همکاری اعتقاد دارند. از دیدگاه آن‌ها کشورها می‌توانند با همکاری و ایجاد امنیت جمعی به صلح و امنیت دست یابند (Morgan, 2008: 1325). لازمه امنیت دسته‌جمعی عضویت و همکاری تمامی کشورها در آن است. علاوه بر این، وضعیت توزیع قدرت و عدم تمرکز یعنی وجود دست‌کم چندین دولت با قدرت مساوی از ضرورت‌های امنیت دسته‌جمعی می‌باشد (مقتدر، ۱۳۷۰: ۳۶۳).

در ادامه سعی شده است به کمک شاخص‌های استخراج شده فوق، عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد بررسی شود.

### ۱. تحول نظام توزیع قدرت در سیاست جهانی

همان‌طور که ذکر شد، نئوایدی‌الیست‌ها به امکان همکاری بین دولت‌ها و نقش سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد صلح و امنیت جهانی معتقدند. آن‌ها راهکار همکاری کشورها در قالب سازمان ملل برای تأمین صلح را "امنیت دسته‌جمعی" می‌دانند. با این حال امنیت دسته‌جمعی دارای شرایط و زمینه‌هایی است که در صورت عدم تحقق آن‌ها شرایط ایجاد امنیت بسیار دشوار می‌شود. از شرایط اساسی امنیت دسته‌جمعی، شرکت و همکاری تمامی کشورها در این پروسه و نیز وجود وضعیت توزیع قدرت میان قدرت‌های بزرگ و عدم تمرکز قدرت سازمان ملل در دست یک یا چند کشور محدود است. بدین معنا که وجود چندین دولت با قدرت مساوی از ضرورت‌های امنیت

دسته‌جمعی محسوب می‌شوند (زال‌پور، ۱۳۸۳: ۶۱-۶۰). به کمک این شاخص می‌توان از تحولات نظام توزیع قدرت در سیاست جهانی و عدم انطباق ساختار سازمان ملل متحد با شرایط جدید به عنوان عامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد یاد کرد. بدین معنا که از نیمه‌های دهه ۹۰ به بعد و مخصوصاً پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، شرایط توزیع قدرت در ساختار جهانی به ضرر امنیت دسته‌جمعی دچار تغییر شد و در برخی زمینه‌ها نیز عدم انطباق سازمان ملل با شرایط مناسب توزیع قدرت از قبیل دخیل نکردن بسیاری از کشورهای در حال توسعه که در چند دهه اخیر قدرت خویش را افزایش داده و خواهان ایفای نقش بیشتر در تحولات جهانی بودند، باعث تضعیف شرایط امنیت دسته‌جمعی و در نتیجه آن بحران در کارکردهای سازمان ملل شد.

پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای پیروز جنگ که جهان را به‌خاطر کوشش‌هایشان برای نجات از چنگ فاشیسم مدیون خود می‌دانستند، سازمان ملل را با هدف حفظ و پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی در سایه همکاری‌های نهادینه خود تأسیس کردند و در این بین ساختار اصلی سازمان را براساس حفظ وضع موجود و نه به خاطر ایجاد وضع مطلوب بنیاد نهادند (خسروی، ۱۳۸۴: ۹۱). رویکرد قدرت باعث شد، تنها بازیگرانی عهده‌دار نقش اصلی شوند که در آن زمان بالاترین توان نظامی، سیاسی و اقتصادی را برای راهبری نظام جدید بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم دارا بودند. پنج کشور پیروز جنگ مهم‌ترین بخش سازمان ملل یعنی شورای امنیت را از آن خود ساختند (صابری انصاری، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۱).

سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم منطبق با ساختار نظام بین‌المللی آن زمان شکل گرفت و بسیاری از نظریه‌پردازان نیز معتقدند ساختار و کارکرد سازمان ملل زمانی می‌تواند به بهترین نحو به اهداف خود دست یابد که با ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل همخوانی داشته باشد (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۰-۱۲). در ابتدا نیز این سازمان منطبق بر واقعیات حاکم بر نظام بین‌الملل شکل گرفت، اما رفته‌رفته با تحول در عرصه نظام بین‌الملل، نوعی تناقضات بین این نظام و ساختار سازمان ملل ایجاد شد؛ به نحوی که دیگر سازمان ملل با تغییرات قدرت صورت گرفته در عرصه نظام بین‌الملل انطباق نداشت. با فروپاشی شوروی، دوران جدیدی در روابط بین‌الملل گشوده شد و تحولی بنیادین در تمامی ابعاد زندگی بین‌المللی پدید آمد. از زمره این تحولات ساختاری می‌توان به ماهیت دگرگون‌شده نظام توزیع قدرت در سطح جهانی، شکل جدید مناسبات منطقه‌ای، اهمیت یافتن بیشتر عنصر اقتصادی در روابط بین کشورها و افزایش نقش کشورهای در حال توسعه اشاره کرد (آقایی، ۱۳۷۵: ۱۰). به طور خلاصه می‌توان گفت سازمان ملل متحد فعلی نماینده و ابزار ساختار قدیمی نظام بین‌الملل یعنی نظام

دوقطبی زمان جنگ سرد است. در حالی که ساختار نظام بین‌الملل متحول شده است اما ابزار آن یعنی سازمان ملل همان‌طور بدون تغییر باقی مانده است و این مسئله از جمله مهم‌ترین دلایل عدم کارایی این سازمان می‌باشد. ساختار قدرت در جهان امروز دارای تفاوت‌های قابل توجهی با ساختار قدرت در خاتمه جنگ جهانی دوم است. در حالی که از ساختار قبلی فقط آمریکا همچنان موقعیت خود را حفظ کرده است، قدرت شوروی سابق و روسیه، امروز رنگ باخته و فرانسه و انگلیس به قدرت‌هایی متوسط تبدیل شده‌اند. در این میان بعد از آمریکا تنها چین از موقعیت ممتازی برخوردار است و با برخورداری از بیشترین جمعیت و سریع‌ترین نرخ رشد ممکن است بتواند طی دهه آینده به رقیبی جدی برای آمریکا تبدیل شود (احمدی، ۱۳۸۶: ۹۰). البته در کنار این تحولات شاهد رشد چشمگیر سایر قدرت‌ها مثل کشورهای چین، ژاپن، هند و برزیل و برخی کشورهای شاخص در حال توسعه بوده‌ایم. کشورهای که بعضاً در ابتدای تشکیل سازمان ملل متحد حتی استقلال رسمی و بین‌المللی نداشتند، اما امروزه به قدرت‌های قابل توجهی در عرصه جهانی تبدیل شده‌اند. بدین ترتیب، برخلاف دوران بعد از جنگ جهانی دوم که قدرت متمرکز و صرفاً دست چند کشور پیروز جنگ بود، در حال حاضر قدرت تکثر یافته است و کشورهای که در این مدت قدرت‌شان افزایش یافته خواهان سهم و نقش بیشتری در سازمان ملل متحد مطابق با میزان قدرت خویش هستند (خسروی، ۱۳۸۴: ۹۷-۹۵). اما ساختار سازمان ملل متحد هیچ‌گونه تغییری نکرده است و همچنان منطبق با ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم می‌باشد.

دو گروه عمده از کشورها تأمین منافع خود را در گرو تغییر و تحولات اساسی در ساختار سازمان ملل و شورای امنیت می‌دانند. گروه اول شامل کشورهای در حال توسعه و دیگر کشورهای کوچک و متوسطی هستند که در زمان تأسیس سازمان ملل یا به‌عنوان کشورهای مستقل حضور نداشتند و یا از نفوذ چندانی برای تأثیرگذاری بر روند تأسیس آن برخوردار نبودند. این کشورها معتقدند ساختار شورای امنیت و سازمان ملل قدیمی است و واقعیات دوران بعد از خاتمه جنگ سرد را منعکس نمی‌کند. گروه دوم کشورهایی هستند که احساس می‌کنند طی چندین دهه اخیر از قدرت معتناهایی برخوردار شده و در نتیجه استحقاق عضویت دائمی در شورای امنیت را دارند (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). برای این دسته کشورها می‌توان ژاپن، ایتالیا و آلمان را مثال زد که در هنگام تأسیس سازمان ملل متحد، به‌عنوان کشورهای مغلوب، هیچ نقشی در تشکیل این سازمان نداشتند، به همراه کشورهای دیگری چون هند، برزیل، آفریقای جنوبی و چندین کشور دیگر که پس از جنگ جهانی دوم قدرتی به حساب نمی‌آمدند، اما امروزه



قدرت آن‌ها به‌نحو چشمگیری افزایش یافته است و خواهان تجدید ساختار سازمان ملل براساس تحولات جدید نظام بین‌الملل هستند (Imber, 2006: 32). بنابراین، امروزه با توجه به توزیع مجدد قدرت‌های جهانی، افزایش توان تأثیرگذاری برخی از بازیگران بین‌المللی، رشد و تقویت اتحادیه اروپایی، افزایش نقش برخی کشورها در عرصه بین‌المللی به‌خصوص کشورهای جنوب و... تجدید ساختار سازمان ملل ضروری به نظر می‌رسد. بسیاری با پایان جنگ سرد به افزایش کارایی سازمان ملل متحد امیدوار شده بودند. موفقیت‌های نسبی و محدود سازمان ملل متحد در حل‌وفصل برخی از مناقشات پس از جنگ سرد، این خوشبینی را برای برخی به‌وجود آورد که تخاصمات، درگیری‌ها و مشکلات جهانی پس از جنگ سرد با توسعه و تعمیم اقدامات این سازمان پایان می‌یابد، اما پس از مدتی، خیلی‌ها بحران کارایی سازمان ملل را پذیرفتند و عامل اصلی آن را عدم انطباق ساختار سازمان ملل با ساختار بین‌المللی جدید دانستند. بنابراین، راهکارهایی که در این زمینه داده شده است منطبق کردن این سازمان با تحولات جدید توزیع قدرت بوده است، اما به دلیل مخالفت اعضای دائم شورای امنیت، به‌خصوص آمریکا تاکنون پیشرفتی حاصل نشده است.

## ۲. تحول جایگاه بازیگران در عرصه سیاست جهانی

مهم‌ترین تأکید این بخش از مقاله، متحول شدن بازیگران عرصه سیاست بین‌الملل و ورود بازیگران جدیدی به این عرصه است که سازمان ملل متحد در ساختار خود جایگاه چندانی برای آن‌ها قائل نیست. نتوانیده‌آلیست‌ها برخلاف رئالیست‌ها که فقط دولت‌ها را به‌عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل می‌دانستند، نقش بازیگران غیردولتی مانند انجمن‌ها و تشکل‌های مدنی، سازمان‌های مردم‌نهاد، افراد، شرکت‌های فراملی، سازمان‌های بین‌المللی و... را در سیاست جهانی بسیار مؤثر می‌دانند (قوام، ۱۳۸۴: ۹). سازمان ملل متحد به پیروی از ساختار نظام بین‌الملل زمان تأسیس خود، فقط به نقش دولت‌ها پرداخته بود. ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، اصل حاکمیت و تمامیت ارضی دولت را به رسمیت می‌شناسد. تنها دولت‌ها می‌توانند اعضای کامل سازمان ملل متحد باشند و تمامی دولت‌ها دارای حق برابری، از آن حیث که نمایندگان دولت در محدوده ارضی خود حرف آخر را می‌زنند. اصل ۷، ماده ۲، با محدود ساختن حوزه اختیارات سازمان ملل متحد، بر اصل حاکمیت کشورها تأکید می‌کند (پیس، ۱۳۸۴: ۱۹۱). در واقع سازمان ملل نیز دولت‌ها را به‌عنوان مهم‌ترین بازیگران عرصه روابط بین‌الملل پذیرفته است و به سایر بازیگران غیردولتی توجهی نداشته است (موسی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۷۴). این عامل را می‌توان ناشی از شرایط نظام بین‌الملل در زمان تشکیل این سازمان

دانست. چون پس از جنگ جهانی دوم دولت‌ها بازیگران یکه‌تاز عرصه نظام بین‌الملل بودند، اما با پایان جنگ سرد تحولی عظیم در این عرصه رخ داده است. از جمله این تحولات ورود بازیگران غیر دولتی فراملی و فراملی به عرصه قدرت نظام بین‌الملل می‌باشد. نادیده گرفتن بازیگران غیردولتی که قادرند تحولات جهانی را تحت‌تأثیر اقدامات خود قرار دهند از سوی سازمان ملل متحد، از توانایی این سازمان در حل بحران‌ها و ایجاد امنیت می‌کاهد (روزنا، ۱۳۷۹: ۱۴۸-۱۴۶). در سیستم کنونی سازمان ملل متحد، اعضا دولت‌ها هستند و سازمان فقط در حیطه این بازیگران کار می‌کند؛ در حالی که در نظام بین‌الملل بازیگران دیگری چون شرکت‌های چندملیتی وجود دارند که برخی اوقات با عمل علیه تصمیم‌های سازمان ملل، تصمیمات این سازمان را بی‌اثر می‌نمایند. برای مثال برخی شرکت‌های چندملیتی و بازیگران غیردولتی با عمل برخلاف تحریم‌هایی که سازمان علیه کشورها اتخاذ کرده است، این تحریم‌ها را بی‌اثر می‌کنند. به‌دلیل پیچیده شدن مسائل جهانی، سازمان ملل به تنهایی نمی‌تواند به حل تمامی این مسائل اقدام کند. برای نمونه در زمینه مسائل زیست‌محیطی و یا حقوق بشر این سازمان به کمک بازیگران غیردولتی که در این عرصه فعالند نیاز خواهد داشت. امروزه در زمینه اقتصاد جهانی بازیگران فراملی وارد عرصه شده‌اند که اقداماتی بسیار موفق‌تر از سازمان ملل دارند.

علاوه بر این مسائل مطرح‌شده، امروزه طرح‌هایی در مورد عضویت بازیگرانی جدید در سازمان ملل داده شده است که تاحدودی با روند سابق عضویت در این سازمان متفاوت است. برای مثال، صحبت‌هایی درباره تخصیص یک کرسی دائمی به اتحادیه اروپا در شورای امنیت مطرح شده است. طرفداران این نظر از سویی معتقدند با واگذاری یک کرسی به اتحادیه اروپا تمامی کشورهای اروپایی در تصمیمات این شورا سهیم خواهند شد و علاوه بر این که تصمیم‌گیری در شورای امنیت بسیار دموکراتیک و شفاف‌تر می‌شود، در ضمن تصمیمات آن نیز از مشروعیت بسیار زیادی برای اجرا برخوردار خواهد بود (یزدانی، ۱۳۸۶: ۳۱-۱). علاوه بر اتحادیه اروپا، جنبش عدم‌تعهد نیز چنین درخواستی را داشته است و کشورهای قاره آفریقا نیز خواستار واگذاری یک کرسی دائمی به اتحادیه آفریقا شده‌اند. بنابراین، آنچه ما امروزه شاهد هستیم، تحول در بازیگران عرصه جهانی است و علاوه بر بازیگران غیردولتی فراملی و فراملی، بازیگران دیگری چون سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی متشکل از دولت‌ها نیز نقش بسیار چشمگیری یافته‌اند و خواستار تأثیرگذاری و برخورداری از سهم و نقش در سازمان ملل شده‌اند. بازیگرانی که نه تنها در زمان تأسیس سازمان ملل چندان اهمیت و نقشی در نظام بین‌الملل نداشتند بلکه اصلاً موجودیت آن‌ها متعلق به دوران جدید به‌خصوص بعد

از جنگ سرد است و سازمان ملل متحد به دلیل دارا بودن ساختار قدیمی و سنتی قادر به تأمین این خواسته‌ها و دادن نقش به آن‌ها نمی‌باشد. علاوه بر موارد ذکر شده، آنچه برای ما نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است، درخواست کشورهای اسلامی تحت عنوان سازمان کشورهای اسلامی برای داشتن یک کرسی دائمی در شورای امنیت بوده است. این درخواست از سوی جمهوری اسلامی ایران در سال ۷۶ در اجلاس این سازمان در تهران مطرح شد (رمضانی، ۱۳۸۶: ۱۲۴-۱۱۷). مطرح‌کنندگان این پیشنهاد بر این اعتقادند که کشورهای اسلامی با وجود تعداد و جمعیت زیادی که دارند و بسیاری از تصمیمات و قطعنامه‌های سازمان ملل و شورای امنیت نیز در ارتباط با این کشورهاست، از هیچ سهمی در شورای امنیت برای تصمیم‌گیری برخوردار نیستند. آنچه این مورد را از سایر موارد ذکر شده جدا می‌کند، جنبه مذهبی و فرهنگی این درخواست است. یعنی چیزی شبیه افزایش نقش جنبش‌های اجتماعی جهانی در سازمان‌های بین‌المللی که توسط نتوایده‌آلیست‌ها مطرح می‌شود (اسمیت و بلیس، ۱۳۸۳: ۳۹۴).

### ۳. تحول مفهوم و مؤلفه‌های امنیت جهانی

مهم‌ترین هدف از تشکیل سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بوده است. این خود نشان‌دهنده اهمیت موضوع امنیت در سازمان ملل است. اما این که امنیت در زمان تشکیل این سازمان چگونه تعریف می‌شد و منظور سازمان ملل از امنیت به عنوان مهم‌ترین هدف چه بوده است و این مفهوم پس از پایان جنگ سرد در عرصه سیاست جهانی چه تغییر و تحولی یافت و امروزه امنیت در عرصه جهانی به چه معناست، بحثی است که به بررسی علل بحران کارکرد سازمان ملل متحد بسیار کمک خواهد کرد. درست است که در منشور سازمان ملل بر مسائل زیادی از قبیل حقوق افراد، تساوی زن و مرد، مسائل اقتصادی، زیست‌محیطی و... تأکید شده است، اما آنچه به طور رسمی تحت تأثیر ساختار بین‌المللی زمان تأسیس پذیرفته شد و طی چند دهه فعالیت سازمان ملل شاهد آن بودیم، امنیت سخت‌افزاری و به معنای جلوگیری از تهدیدات نظامی و جنگ علیه کشورها بود. تقریباً تمامی مواردی که براساس فصل ۷ منشور سازمان ملل به عنوان نقض صلح و امنیت بین‌المللی شناخته می‌شوند، موارد تهدیدات نظامی توسط کشوری علیه کشور یا کشورهای دیگر و یا درگیری‌های نظامی داخلی بود (گوئیرونک، ۱۳۸۶: ۸۲-۷۸). هیچ‌گاه برای مثال مسئله‌ای مانند بحرانی زیست‌محیطی و یا بحرانی اقتصادی و حتی موضوع بسیار روزآمدتری مانند تهدیدات سایبری که کشور ما نیز در زمره مهم‌ترین کشورهای تهدیدشده توسط این عامل قرار دارد، به عنوان ناقض امنیت بین‌المللی تلقی نمی‌شد یا اصلاً وجود خارجی نداشت، در

حالی که امروزه این مسائل به‌عنوان تهدیدات امنیتی به حساب می‌آیند که امنیت اقتصاد یا محیط‌زیست یا امنیت اطلاعات کشورها یا کل جهان را به خطر می‌اندازند، اما چون ساختار سازمان ملل سنتی است، چندان که باید به آن‌ها توجهی ندارد و چنین مباحثی، به جای مطرح‌شدن در شورای امنیت سازمان ملل، در کمیسیون‌های فرعی بررسی می‌شوند. تأکید اصلی سازمان ملل بر حاکمیت کشورها بوده و هست. در حالی که بسیاری از مسائل مثل حقوق بشر، حقوق افراد، گروه‌ها، اقلیت‌ها و قومیت‌ها که پیش آمده است مسائلی داخلی است و توجه سازمان به این مسائل، آن را با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو کرده است. امروزه مسئله مداخله بشردوستانه و مداخله سازمان ملل در کشورها به‌عنوان چالشی بزرگ در آمده است که با تعریف اولیه این سازمان از حدود و سطوح امنیت و حیطة اختیار آن در تضاد است.

کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل متحد، هیئت بلندپایه‌ای را مأمور کرده بود تا در مورد چگونگی اصلاحات در سازمان ملل متحد جهت مواجهه با چالش‌های سده بیست‌ویکم نظیر تروریسم، تکثیر سلاح‌های کشتارجمعی، کشورهای ناکام، فقر، خشونت، نسل‌کشی و چالش‌های زیست‌محیطی گزارشی تهیه کنند. این هیئت بلندپایه در پایان کار و در گزارش خود تهدیدهای کنونی بین‌المللی را در شش محور مطرح نمود: ۱. جنگ میان دولت‌ها ۲. خشونت درون حکومت‌ها نظیر نقض گسترده حقوق بشر، نسل‌کشی و جنگ داخلی قومی ۳. فقر، بیماری و شرایط نامساعد زیست‌محیطی ۴- سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک ۵. تروریسم ۶. جرایم سازمان‌یافته فراملی (امینی، ۱۳۸۶: ۱۷).

با نگاهی اجمالی به موارد ذکرشده در بالا، به‌عنوان عوامل تهدید کنونی بین‌المللی، متوجه یک تغییر اساسی می‌شویم. این تغییر به‌عوامل تهدید جهانی مربوط می‌شود و نشان‌دهنده چند بعدی شدن مسئله امنیت جهانی است. یکی از اتفاقاتی که با پایان جنگ سرد رخ داد، متکثر شدن و چند بعدی شدن مفهوم امنیت بود. در دوران جنگ سرد امنیت بیشتر تک‌بعدی بود و جنبه نظامی و سخت‌افزاری آن مدنظر بود (Morgan, 2008: 1325). از سوی دیگر بازیگر اصلی این عرصه نیز دولت‌ها بودند. اما با پایان جنگ سرد و کم‌رنگ‌شدن خطر تهدیدات نظامی، مفهوم امنیت دچار تحول شد. این تحول تقریباً در تمامی زمینه‌های مربوط به امنیت رخ داده است. بدین صورت که هم بازیگران عرصه امنیت تغییراتی کرده‌اند و هم مؤلفه‌ها، سطوح تحلیل و شاخص‌های امنیت دچار تحول شده است (سجادی، ۱۳۷۹: ۱۶۲). مفهوم امنیت در عرصه سیاست جهانی نسبت به زمان تشکیل سازمان ملل متحد یعنی پس از جنگ جهانی دوم تغییر و تحول زیادی یافته است، اما این سازمان همچنان براساس شیوه گذشته و تعریف قدیمی

از امنیت فعالیت می‌کند و این عامل از جمله علل بحران کارکرد این سازمان به حساب می‌آید.

از لحاظ عینی، با وقوع تغییرات عمیق و پیچیده در صحنه بین‌المللی، سازمان ملل با چالش‌های دشواری در حفظ صلح پایدار در سطح جهان و توسعه جهانی و نیز توسعه خود مواجه شده است. اول این که، در اوضاع امنیتی فراروی جامعه بین‌المللی تحولات عمده‌ای رخ داده است. بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم سازمان ملل تشکیل شد تا پیش و بیش از هر چیز دیگری ترتیباتی اتخاذ کند تا این اطمینان را فراهم آورد که جنگ میان دولت‌ها و جنگ جهانی دیگری هرگز تکرار نخواهد شد. پس از پایان جنگ سرد، به دلیل مطرح شدن مسایل امنیتی غیرسنتی، تحولات عظیمی در وضعیت و وظایف امنیتی فراروی جامعه بین‌المللی روی داده است. تهدیدات امنیتی جهانی نظیر تروریسم بین‌المللی، تهدیدات سایبری، گسترش تسلیحات کشتار جمعی، فقر، نابودی محیط‌زیست، شیوع بیماری‌های همه‌گیر و جنایات سازمان‌یافته فراملی به‌طور کامل با تهدیدات سال‌های دوران جنگ سرد تفاوت دارند. تهدیدات امروز هم از جانب بازیگران دولتی و هم بازیگران غیردولتی و هم متوجه امنیت دولت‌ها و هم متوجه امنیت انسان‌ها است (گوئیرونک، ۱۳۸۶: ۱۲۷).

مسئله دیگر، درک متفاوت از تهدیداتی است که در دوران پس از جنگ سرد علیه صلح و امنیت جهانی وجود دارد. از آنجا که اختلاف در قدرت، ثروت و موقعیت جغرافیایی تعیین‌کننده دیدگاه دولت‌ها است؛ نسبت به این که بزرگ‌ترین تهدیداتی که متوجه ادامه حیات و رفاه می‌باشد، کدامند و اختلاف توجه و تمرکز باعث می‌شود برخی کشورها آن تهدیداتی را که سایر کشورها بزرگ‌ترین تهدیدات برای ادامه حیات خود تلقی می‌کنند تهدید ندانند. کشورها بر مسائل مختلفی تأکید و تمرکز می‌کنند. برخی کشورهای غربی مثل ایالات متحده و انگلیس معتقدند تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی تهدیدات اصلی دنیای امروزند. اما کشورهای درحال توسعه بیشتر نگران مسائلی نظیر حق توسعه و اختلاف شدید میان کشورهای فقیر و غنی هستند و معتقدند این اختلاف عمیق میان فقیر و غنی، بیماری‌های همه‌گیر، ایدز، جنگ‌های داخلی، درگیری‌های منطقه‌ای، نابودی محیط‌زیست و بی‌عدالتی و نابرابری در روابط بین‌الملل در کنار هم، تهدیدات مستقیم محسوب می‌شوند (نووسلف، ۱۳۸۶: ۲۱۰). مطالب اخیر تفاوت دو دیدگاه کشورهای غربی و کشورهای در حال توسعه را بیان می‌کند. با بررسی کارکرد سازمان ملل متوجه می‌شویم این سازمان، امنیت را بسیار شبیه به تعریف غربی‌ها در نظر دارد و در هر برهه از زمان آنچه را کشورهای غربی و آمریکا به عنوان

تهدید به حساب آورده‌اند، به عنوان تهدیدات امنیتی جهانی معرفی کرده و به دنبال رفع آن‌ها بوده است.

#### ۴. سیستم غیردموکراتیک، تداوم بحران کارکرد سازمان ملل متحد

مهم‌ترین تأکید نئوایدی‌الیست‌ها در مورد اصلاح سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی بر دموکراتیزه کردن این نهادها بوده است (Henderson, 1999: 205). سازمان ملل متحد مهم‌ترین سازمان بین‌المللی در جهان است که حوزه فعالیت‌های آن تقریباً تمامی مسائل سیاست جهانی است. اما امروزه بسیاری از منتقدان، بحران کارکرد این سازمان را ناشی از عدم شفافیت در تصمیم‌گیری‌ها و غیردموکراتیک بودن ساختار آن به‌خصوص مهم‌ترین رکن آن یعنی شورای امنیت می‌دانند (احمدی، ۱۳۸۶: ۸۶). شورای امنیت به‌عنوان مهم‌ترین رکن سازمان ملل متحد بر پایه قدرت استوار شده است و از بیشترین سهم و تأثیرگذاری در میان سایر ارکان این سازمان برخوردار است. در حالی که حدود ۲۰۰ کشور عضو سازمان ملل می‌باشند، اما فقط اعضای شورای امنیت و به‌خصوص پنج عضو دائم هستند که از قدرت بسیار زیادی در تصمیم‌گیری‌ها برخوردارند و سایر کشورهای عضو، در تصمیم‌گیری‌های این سازمان سهم بسیار کمتری دارند. ساختار متکی بر قدرت امری است که به‌رغم آن که پذیرش از سوی کشورهای ضعیف‌تر سنگین و دشوار است، با این وجود واقعیت دارد و زیرساخت نظام بین‌المللی را تشکیل می‌دهد و در واقع بیان‌گر نوع رابطه بین کشورهاست. هر چند دولت‌ها از نظر حقوق بین‌الملل مساوی هستند و منشور نیز بر اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضا تأکید دارد، با این حال حقیقت آن است که توانمندی‌های نظامی، اقتصادی و سایر توانایی‌هایی که تحت عنوان "قدرت سخت" و "قدرت نرم" نامیده می‌شوند، شاخص‌هایی است که کشورها را از یکدیگر متمایز می‌گرداند (آقایی، ۱۳۷۵: ۱۵۵).

بنابراین، هرچند ساختار سازمان ملل متحد در ابتدا به نظر هماهنگ با رویکرد لیبرال و در جهت افزایش همکاری بین کشورها به‌منظور ایجاد صلح و افزایش نقش سازمان‌های بین‌المللی به نظر می‌رسید، اما در واقع کارکرد آن به‌خصوص ساختار و کارکرد شورای امنیت به دیدگاه رئالیست‌ها نزدیک بوده است. تکیه بر ساختار قدرت در سازمان ملل در واقع تأکید بر حفظ برتری قدرتمندان در صحنه بین‌المللی است. این برتری به‌وضوح منافی اصل تساوی حاکمیت دولت‌هاست. مخالفین حق وتو که اکثراً از کشورهای در حال توسعه هستند، بر اصل تساوی کشورها در مجامع بین‌المللی تأکید می‌ورزند و حق وتو را مانع تحقق آرمان‌ها و خواست‌های خود می‌دانند و معتقدند آنچه بر اصل زورمداری استوار است نمی‌تواند حق باشد و موجب تضییع حقوق بخش بزرگی

از جامعه جهانی می‌گردد (آقایی ۱۳۷۵: ۱۸۶). همراه با تلاش‌هایی که در زمینه تغییر ترکیب و افزایش اعضای دائمی شورای امنیت صورت می‌گیرد تا بر کارایی و نقش آفرینی سازمان ملل افزوده گردد، بسیاری نیز زمزمه لزوم حذف حق "وتو" را عنوان می‌کنند. این گروه بیش از هر چیز امکان اصلاحات در شورای امنیت را وابسته به تحقق دموکراسی در سازمان ملل می‌دانند و معتقدند اگر سازمان ملل ملاک جهان دموکراتیک با کانون‌های متعدد تصمیم‌گیری یعنی اروپا و آمریکا است، اصل اساسی برای همه‌گونه فعالیت در جامعه دموکراتیک، رعایت اصل اکثریت است. خواه این اکثریت با دوسوم یا رأی مطلق آرا حاصل آید. به هر حال اکثریت است که مسئولیت فعالیت‌های اجرایی را مشخص و به افراد تفویض می‌کند. در واقع عملکرد شورای امنیت بیان‌گر جامعه دموکراتیک نیست و با آن مغایرت دارد. این تناقض ناشی از نقش تعیین‌کننده اقلیت در سازمان یعنی پنج عضو دائم شورای امنیت است که اختیارات کامل در مورد حفظ صلح و امنیت جهانی را برعهده دارد. اقلیتی که مجازات‌های نظامی و اقتصادی را تعیین می‌کند، در حالی که اکثریت از مشارکت در استقرار صلح و امنیت جهانی محروم هستند.

بنابراین، روش وتوی متداول در شورا طبعاً با اصول مردم‌سالارانه‌ای که سازمان ملل نه تنها باید در رابطه با وظایف خود به کار گیرد بلکه باید مبلغ آن در سراسر جهان باشد هماهنگی ندارد. مخالفان حق وتو معتقدند حق وتوی اعضای دائم بازتاب وضعیتی است که پس از جنگ به وجود آمده بود. اکنون با تغییر یافتن ساختار قدرت در جهان و افزایش وابستگی‌های متقابل لازم است استفاده از حق وتو و حدود آن مورد تجدیدنظر واقع شود. اعضای غیردائمی شورا در هر مقطعی کوشیده‌اند تا به مشورت‌های انحصاری ۵ عضو دائمی اعتراض کرده و آن را نشانه بارز عدم شفافیت و غیردموکراتیک بودن روند تصمیم‌گیری در شورا می‌دانند (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۲).

نگرانی دیگر جامعه بین‌المللی بعد از خاتمه جنگ سرد عملکرد آمریکا در شورا و برخورد این کشور با مسئله چگونگی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بوده است. خارج شدن شوروی از عرصه رقابت با آمریکا و افزایش توانایی‌های اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک این کشور عملاً موجب شد تا ابتکار عمل در شورا تا حد زیادی و به‌طور فزاینده به دست این کشور بیافتد. نگرش‌های محافظه‌کارانه در مورد سیاست خارجی در آمریکا اگرچه در دوره بوش اول و کلینتون غلبه نداشت، با این حال برخورد واشنگتن با مسائل مطرح در شورا از موضع منافع ملی آمریکا، جامعه بین‌المللی را نگران تثبیت ابتکار عمل و قدرت بلامنازع در دست آمریکا کرد. در عمل نیز این واقعیت که پیوسته اکثر تصمیمات در شورا در پی ابتکارات آمریکا اتخاذ می‌شود و یا عدم همراهی آمریکا هر تصمیم مهمی را در عمل با مشکل مواجه می‌سازد، به این نگرانی که شورا به

حربه‌ای در دست آمریکا تبدیل شده دامن زد. سازمان ملل در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۹۱ بار دیگر شاهد افزایش بسیار زیاد اعضای خود شد. در این فاصله شمار اعضا از ۱۱۴ به ۱۹۱ کشور افزایش یافت. این تحول کمی، این نقص را که شورا به اندازه کافی نماینده جامعه بین‌المللی نیست، برجسته‌تر کرد و اعتراضات بیشتر دولت‌ها را از این جهت و نیز آنچه که بی‌تفاوتی قدرت‌های بزرگ نسبت به نگرانی‌های دیگر اعضا خوانده می‌شد به شدت افزایش داد (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۳). از میان ۵ عضو دائمی شورا، ۴ کشور با توجه به فرهنگ و سنت‌هایشان عملاً اروپایی یا غربی به‌شمار می‌روند. به این ترتیب، چهار پنجم جمعیت غیراروپایی جهان تنها یک صدا (چین) در بین اعضای دائمی شورا دارند. این درحالی است که چین نیز در عمل روشن ساخته که حتی بیشتر از برخی اعضای دائمی غربی و برخلاف روح ماده ۲۴ منشور عمدتاً متوجه پیشبرد منافع دائمی خویش است. به این ترتیب آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه حضوری در بین اعضای دائمی ندارند. موافقان اصلاحات در سازمان ملل متحد اصرار دارند شورای امنیت باید به نحو بهتری جمعیت جهان را نمایندگی کند.

یکی از منابع نارضایتی از شورای امنیت این واقعیت است که شورا هرگز نهادی دموکراتیک نبوده و اصولاً قرار نبوده که نهادی دموکراتیک باشد (Habegger, 2010: 197). فصل ۵ منشور شورایی به‌وجود آورده که تحت کنترل پنج قدرت بزرگ پیروز در جنگ دوم جهانی است. پنج قدرتی که عضو دائمی شورا و برخوردار از حق وتو می‌باشند. یعنی آنچه که به آن‌ها امکان می‌دهد تا از هر اقدامی از جمله انتصاب دبیرکل و تجدیدنظر در منشور و... جلوگیری نمایند. اقدامات انگلیس و آمریکا در جلوگیری از انجام اقداماتی جدی توسط شورا را در رابطه با اعمال تحریم بر رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۸۰، اقدامات شوروی در همین دهه ۸۰ در مورد افغانستان، جلوگیری از انجام اقدامی توسط شورای امنیت در مورد ویتنام در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ توسط آمریکا، ناتوانی شورا از انجام اقدامی در مورد حمله فرانسه و انگلیس به سوئز در ۱۹۵۶ در این رابطه قابل توجه‌اند. اما در دهه ۱۹۹۰ مخالفت و نارضایتی نه به خاطر ناتوانی از اقدام بلکه به خاطر اقداماتی که غالباً منطبق با منافع ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ به نظر می‌آید، رو به افزایش نهاد. بسیاری از کشورها با اقدامات یا انفعال شورا در بوسنی، سومالی، هائیتی، رواندا و دیگر بحران‌ها به این دلیل که در آن‌ها منافع و نگرانی‌های اعضای دائمی را بر هنجارهای حقوق بین‌المللی و نظرات اکثریت در جامعه بین‌المللی مقدم می‌دانستند، مخالف بودند. به نظر آن‌ها این‌گونه بحران‌ها می‌توانستند به نحو بهتری در یک شورای بازتر و دموکراتیک‌تر، یعنی در جایی که صدای اعضای کمتر



قدرتمند سازمان ملل نیز شنیده شود و تأثیر جدی داشته باشد، حل گردد (ارچر، ۱۳۸۴: ۵۷).

یکی دیگر از دلایل غیردموکراتیک بودن شورای امنیت که مورد اعتراض شمار زیادی از اعضای غیردائمی شورای امنیت بوده، گرایش کشورهای قدرتمند عضو شورا به اعمال فشار و توسل به تطمیع برای پیشبرد مقاصد خود در روند تصمیم‌گیری در شورای امنیت است. توسل به تهدیدهای اقتصادی، از جمله تهدید به قطع کمک‌ها، جلوگیری از پرداخت وام‌ها، توقف معاملات تجاری و امثال آن با هدف واداشتن کشورهای کوچک به همسویی با نظرات قدرتمند اصلی در شورا در ارتباط با قطعنامه‌ها در این رابطه قابل ذکر است. در مقاله‌ای که اخیراً به چاپ رسیده است، نویسندگان آن با استفاده از اطلاعات دقیق آماری، رابطه میان هماهنگی اعضای غیردائمی شورای امنیت با آمریکا و متحدانش در اتخاذ تصمیمات و نیز میزان کمک‌ها و تسهیلات اقتصادی را که این کشورها دریافت کرده‌اند نشان داده‌اند (Mesquite & Alastair, 2010: 667- 668).

بسیاری از کشورها، خصوصاً کشورهای در حال توسعه پیوسته اعتقاد داشته‌اند که ساختار شورای امنیت ناقص و نارسا است و تناسبی با وظیفه مهم حفظ و اعتلای صلح و امنیت دسته‌جمعی که به آن سپرده شده است، ندارد. از این‌رو، آن‌ها همواره و به درجات متفاوت خواستار اصلاح ساختار شورا هم از جهت تعداد اعضا و هم از حیث روش کار بوده‌اند. طرفداران اصلاح شورا همواره به‌طور کلی خواستار آن بوده‌اند که این نهاد مهم و مرکزی در روابط بین‌الملل کنونی دموکراتیک‌تر، پیگیرتر، پاسخ‌گوتر و بازتر عمل کند و منبع مشروعیت و اعتبار برای هر تلاشی جهت حفظ صلح جهانی و رعایت حقوق بین‌الملل باشد. به اعتقاد موافقان افزایش اعضای شورای امنیت، مؤثر بودن و کارآمدی شورا الزاماً رابطه معکوس با تعداد اعضا ندارد، بلکه برعکس حضور تعداد بیشتری در شورا موجب شکل‌گیری یک روند تصمیم‌گیری دموکراتیک‌تر و نهایتاً حمایت فعالانه‌تر اعضای سازمان ملل از تصمیمات اخذ شده و نیز مشارکت بیشتر در عملیاتی که از این تصمیمات سرچشمه می‌گیرد، خواهد شد (پرانتل ۱۳۸۶: ۲۵۴).

در نهایت باید به سلطه جامعه لیبرال دموکراسی غربی بر سازمان ملل و به‌ویژه شورای امنیت توسط نمایندگان خود و متحدان‌شان به رهبری آمریکا اشاره کرد. این در حالی است که سایر فرهنگ‌ها و کشورها، به لحاظ دموکراتیک، نقش و جایگاه چندانی در سازمان ملل ندارند. این امر باعث شده است تا این کشورها از سازمان ملل به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف خود و متحدانشان بهره‌گیرند. برای مثال می‌توان از فشارها و قطعنامه‌های این سازمان علیه ایران در جهت تأمین منافع آمریکا، انگلیس و

متحدانشان و همچنین به نقش این سازمان در مسئله فلسطین و تأمین منافع رژیم صهیونیستی اشاره کرد (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۸۳۶؛ طاهرخانی، ۱۳۸۸: ۵۱۷). مسئله فلسطین یکی از قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین بحران‌های جهان است که سازمان ملل از ابتدا در به وجود آوردن آن، با مشروعیت دادن به رژیم صهیونیستی، دخیل بوده است. سازمان ملل در این مسئله عملکردی منفی داشته است. حداقل اگر عملکرد این سازمان در مقاطعی به نفع رژیم صهیونیستی نبوده است، با وجود وظیفه ایجاد صلح و امنیت جهانی که بر عهده سازمان ملل است، در این زمینه هیچ پیشرفت و اقدام مؤثری نیز صورت نگرفته است. برعکس، در بسیاری مواقع آمریکا و متحدانش در سازمان ملل مانع از صدور قطعنامه یا هرگونه اقدامی علیه رژیم صهیونیستی شده‌اند. بنابراین، تسلط نظام لیبرال دموکراسی غربی توسط نمایندگانش بر سازمان ملل متحد باعث شده است تا دیگر کشورهای جهان نقش مؤثری در سیاست‌ها و اقدامات این سازمان نداشته باشند و این عامل خود ناقض اصل دموکراتیزه کردن سازمان ملل که یک ضرورت عینی و مورد تأکید نئوایدی‌الیست‌هاست، می‌باشد.

##### ۵. یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و تضعیف نقش سازمان ملل متحد

با پایان جنگ سرد و از بین رفتن نظام دو قطبی حاکم بر ساختار بین‌الملل، بسیاری از متخصصان این عرصه نوید ظهور دوران جدیدی را دادند که در آن دیگر تک روی جایی ندارد؛ از سوی دیگر نیز آمریکایی‌ها در جریان جنگ خلیج فارس و حمله به عراق طرح نظم نوین جهانی را ارائه دادند. هر چند این طرح بر همکاری برای دستیابی به صلح تأکید داشت اما آنچه به عنوان اصل قرار گرفته بود، رهبری بلامنزاع آمریکا بر جهان بود.

در سال‌های ابتدای پس از پایان جنگ سرد بعضی اقدامات که توسط سازمان ملل نیز پشتیبانی می‌شد، این امید را به وجود آورد که کشورهای جهان توانسته‌اند یک امنیت دسته‌جمعی را ایجاد کنند. طرفداران این موضوع برای اثبات مدعای خود جنگ خلیج فارس را مثال می‌آوردند که با همکاری نظامی، مالی و اطلاعاتی تعداد زیادی از کشورهای جهان به منظور از بین بردن یک تهدید ظاهراً جهانی که عراق تحت لوای صدام بود شکل گرفت. اما این همکاری دسته‌جمعی برای تأمین امنیت که خیلی‌ها آن را جایگزین هژمونی آمریکا تلقی می‌کردند چندان دیری نپایید و ابرقدرت جهانی که خیلی‌ها بر این تصور بودند از هژمون بودن استعفا داده است؛ مجدداً خواستار بازگشت به موقعیت قبلی خود شد (Kelly, 2003: 228).

از جمله نتایج یک‌جانبه‌گرایی‌های آمریکا سست شدن اتحادی بود که پس از جنگ سرد بین آمریکا و متحدان غربی‌اش و سایر کشورها به وجود آمده بود (جنیدی، ۱۳۸۶: ۷۶). آمریکا با استفاده از قدرت و توان نظامی و اقتصادی خود چالش‌های عظیمی را برای وجهه و اقتدار سازمان ملل به وجود آورد. به لحاظ استراتژیک، ایالات متحده قصد داشته است سازمان ملل را به سازمانی مؤثر تبدیل کند که از فرامین آمریکا اطاعت کند و سرسپرده قدرت‌های بزرگ باشد (حسینی متین، ۱۳۸۸: ۱۶۰). ولی براساس منشور سازمان ملل، این سازمان باید تبدیل به نهادی شود که به همه کشورها و همه افراد امکان بیان والاترین امیال و آرمان‌های بشری را بدهد. آمریکایی‌ها برای وادار کردن سازمان ملل به اطاعت، از هر حربه‌ای استفاده می‌کردند. اما زمانی که سازمان ملل و به‌خصوص برخی اعضای شورای امنیت از حوادث یازده سپتامبر به بعد و به‌ویژه در حمله مجدد به عراق در سال ۲۰۰۳، سعی کردند مقاومت کنند و به نحوی استقلال سازمان ملل و شورای امنیت را در برابر خواست‌های آمریکا حفظ کنند، اوضاع کاملاً متحول شد. آمریکا به جای کنار آمدن با سایر اعضای دائم شورای امنیت، به یک‌جانبه‌گرایی روی آورد و علناً سازمان ملل را دور زد.

پس از حمله بدون مجوز آمریکا به عراق بسیاری از پژوهش‌گران چنین نتیجه‌گیری کردند که شورای امنیت در انجام نخستین وظیفه خود یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی شکست خورده، زیرا نظام بین‌الملل در راهی قرار گرفته است که دیگر با ریشه‌های اساسی طراحی سازمان ملل سازگار نیست (پرانتل، ۱۳۸۶: ۹۸). اهمیت یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را به عنوان عامل مهم بحران کارکرد سازمان ملل، می‌توان در نطق معروف کوفی عنان دبیر کل سابق این سازمان مشاهده کرد. وی در سخنرانی خود در پنجاه‌وهشتمین نشست مجمع عمومی خاطرنشان می‌کند: "جنگ عراق به شدت به اصل امنیت جمعی و اصلاح‌پذیری سازمان ملل ضربه زد. در طول پنجاه‌وهشت سال گذشته به ندرت شاهد چنین اقدامات ناگواری درخصوص سازمان ملل بوده‌ایم" (گوئیرونگ، ۱۳۸۶: ۹۹).

علاوه بر این، آمریکا با توجه به برخورداری از موقعیتی ممتاز، می‌توان آن را در رأس قدرت‌هایی دانست که همواره مخالف تجدید ساختار شورای امنیت بوده است و همین عامل باعث شده است تا سازمان ملل نتواند خود را با شرایط جدید جهانی وفق دهد و دچار بحران کارکرد شده است. از نظر بسیاری از مقامات آمریکایی، سازمان ملل در صورتی ارزشمند است که مستقیماً به منافع آمریکا خدمت کند و مؤثرترین شورای امنیت آن گونه شورایی است که آمریکا تنها عضو دائمی آن باشد (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

آمریکایی‌ها همچنین، این استدلال که شورای امنیت باید منعکس‌کننده واقعیت‌های جهان مدرن و نه جهان ۱۹۴۵ باشد را نیز رد می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها اگر قرار باشد که شورا منعکس‌کننده واقعیت‌های جهان کنونی باشد، اعضای دائمی آن، نه تنها نباید افزایش یابند، بلکه برعکس باید از تعداد آن‌ها کاسته شود. چرا که از نظر آن‌ها علناً این تنها آمریکا است که از منابع، اراده و منافع گسترده برای اجرای دستورالعمل‌های شورای امنیت که در ارتباط با کنترل مهار و رفع تهدیدات علیه صلح جهانی است، برخوردار است. از نظر آن‌ها در بین اعضای دائمی کنونی، روسیه، فرانسه و انگلیس دیگر قدرت‌های بزرگی نیستند که در زمان تأسیس سازمان ملل بودند و چین، به‌رغم قدرت فزاینده‌اش، هنوز فاصله زیادی با تبدیل شدن به یک قدرت جهانی دارد و در عین حال هیچ کشور دیگری به موقعیتی دست نیافته است که بتواند مدعی کرسی دائمی در شورا باشد. از نظر آن‌ها اگر اعضای سازمان ملل آمریکا را به‌عنوان تنها کشور دارای حق وتو در شورا نمی‌پذیرند، بهترین راه موجود محدود کردن امتیاز عضویت دائمی به همین پنج عضو دائمی کنونی در شورا است (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۴).

اکنون با توجه به این موضوع، لزوم اصلاحات سازمان ملل متحد و شورای امنیت بیش از پیش روشن می‌شود. چرا که ایجاد سازمان ملل متحد بیش از هر چیز با هدف حفظ صلح و امنیت پایدار و عادلانه بین‌المللی صورت گرفته است، اما نگاهی اجمالی به کارنامه سازمان ملل متحد در حفظ صلح و امنیت جهانی خلاف این امر را نشان خواهد داد.

با روی کار آمدن اوباما در آمریکا برخی بر این اعتقاد بودند این کشور از یک‌جانبه‌گرایی دوران بوش فاصله گرفته و به سمت چندجانبه‌گرایی روی آورده است (طاهرخانی، ۱۳۸۸: ۵۳۶-۵۳۱). اما روند تحولات جهانی و اقدامات آمریکا نشان داد نقش تضعیف‌کننده آمریکا بر کارکرد سازمان ملل متحد همچنان پا بر جاست. زیرا آمریکا هنوز از سازمان ملل و شورای امنیت به عنوان ابزاری جهت دستیابی به اهداف خویش استفاده می‌نماید.

بنابراین، آنچه در دو دهه اخیر تحت عنوان فعالیت‌های شورای امنیت شاهد بوده‌ایم در واقع سیاست‌های آمریکا و متحدانش بوده است که در قالب برنامه‌های سازمان ملل متحد برای ایجاد صلح و امنیت جهانی به اجرا در آمده است. برای نمونه می‌توان از قطعنامه‌های ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ و ۱۸۳۵ یاد کرد که در زمان هر دو رئیس‌جمهور جمهوری خواه و دموکرات آمریکا توسط شورای امنیت علیه ایران صادر شده است (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۸۳۶).

## نتیجه‌گیری

مقاله حاضر، با توجه به بحران به وجود آمده در کارکرد اصلی سازمان ملل متحد، یعنی حفظ صلح و امنیت جهانی، تلاش کرد به کمک رویکرد نئوایدی‌الیسم، به شناسایی عوامل بحران کارکرد این سازمان بپردازد. در ادامه بحث، چهار شاخص مرتبط با موضوع مقاله از این رویکرد استخراج شده بود. این چهار شاخص شامل موارد زیر بود: ۱. تأکید بر پیچیده و گسترده شدن مفهوم امنیت و ورود به جنبه‌های غیرنظامی و اقتصادی با پایان جنگ سرد. ۲. تأکید بر بازیگران غیردولتی فراملی و فراملی در کنار دولت‌ها. ۳. توجه نئوایدی‌الیسم بر دموکراتیزه کردن سازمان‌های بین‌المللی. ۴. تأکید بر امنیت دسته‌جمعی در جهت حفظ صلح و امنیت جهانی. بنابراین، رویکرد اصلی مقاله، بررسی کارکرد سازمان ملل به کمک این چهار شاخص بوده است. با این اوصاف به کمک رویکرد نئوایدی‌الیسم می‌توانیم عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد را به صورت تفکیک شده در قالب موارد زیر ذکر کنیم:

۱. ساختار سازمان ملل متحد متأثر از شرایط توزیع قدرت پس از جنگ جهانی دوم بوده است، در حالی که در عصر کنونی نظام توزیع قدرت متحول شده است و تضاد بین شرایط توزیع قدرت جدید و ساختار و عملکرد سازمان ملل باعث ایجاد بحران کارکرد و عدم کارایی سازمان ملل شده است.

۲. با توجه به زمان تأسیس سازمان ملل متحد، بازیگران اصلی این سازمان دولت‌ها هستند در حالی که در عصر حاضر از اهمیت نقش دولت‌ها کاسته شده است و بازیگران غیردولتی مؤثری وارد عرصه سیاست جهانی شده‌اند.

۳. امنیت تعریف شده در ساختار سازمان ملل متحد و شورای امنیت یک امنیت سخت‌افزاری و نظامی است در حالی که در سیاست جهانی عصر حاضر، مفهوم امنیت متحول شده است و پس از جنگ سرد، بیش از پیش، جنبه نرم‌افزاری و غیرنظامی پیدا کرده است.

۴. غیردموکراتیک بودن روند تصمیم‌گیری و عملکرد سازمان ملل متحد، و توزیع قدرت به صورت نابرابر بین پنج عضو دائمی دارای حق وتوی شورای امنیت و سایر کشورها که با روح حاکم بر نظام جهانی متحول ناسازگار است، از عوامل بحران کارایی سازمان ملل محسوب می‌شود.

۵. یک‌جانبه‌گرایی آمریکا به عنوان قدرت برتر عرصه جهانی و بی‌توجهی به نقش سازمان ملل متحد در مسائل جهانی، به‌خصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله به عراق، از عوامل عمده بحران کارایی سازمان ملل متحد به شمار می‌آید.

بررسی سابقه فعالیت سازمان ملل متحد به کمک رویکرد نئوایدیالیسم به ما نشان می‌دهد نه تنها این سازمان در زمان نظام دوقطبی (۱۹۹۰-۱۹۴۵) بلکه در زمان پایان جنگ سرد و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا نیز عملکرد چندان مناسبی نداشته است. مغایرت حق و تو با اصول دموکراتیک و محدودیت حق تصمیم‌گیری در انحصار چند عضو دائم شورای امنیت، برخوردار نبودن تصمیمات مجمع عمومی از تأثیر و اقتدار لازم در مقایسه با تصمیمات شورای امنیت و بسیاری مسائل دیگر باعث شد تا سازمان ملل متحد در حد فاصل تشکیل تا پایان جنگ سرد نتواند مهم‌ترین هدف خویش یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به خوبی انجام دهد. هرچند نباید اقدامات موفق این سازمان در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از دهه ۹۰ به بعد را نادیده گرفت، اما در مجموع نمی‌توان سازمان ملل را در اجرای این کارکردها موفق دانست (خسروی، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۰). بنابراین، پس از گذشت مدتی و وقوع حوادثی چون ۱۱ سپتامبر و حملات آمریکا به افغانستان و عراق همه به موقعیت تضعیف شده و نه چندان تأثیرگذار سازمان ملل متحد در تحولات جهانی پی بردند (ذاکریان، ۱۳۸۲: ۹-۳). سازمان ملل متحد زمانی می‌تواند به وظیفه اصلی خویش یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بپردازد که ساختاری دموکراتیک و متفاوت از وضعیت حاضر، بدون قبضه قدرت تصمیم‌گیری و عمل در دست تعداد معدودی قدرت دارای حق و تو، داشته باشد و همه اعضای این سازمان به صورت دموکراتیک و شفاف در تصمیم‌گیری‌های آن حضور و همکاری داشته باشند.

هر چند چارچوب نظری به کار رفته در این پژوهش برای ارزیابی کارکردهای سازمان ملل، نئوایدیالیسم بوده است، با این حال نباید از نقاط ضعف این رویکرد و به صورت کلی‌تر رویکردهای لیبرال برای تحلیل مسائل سازمان ملل چشم‌پوشی کرد. نخستین نقد را همان‌طور که رئالیست‌های کلاسیک بر ایده‌آلیست‌های بین دو جنگ وارد می‌نمودند، می‌توان بر نئوایدیالیست‌ها نیز وارد دانست. نئوایدیالیست‌ها نیز در مورد خصلت‌های همکاری‌جویانه کشورها در مقابل خصلت ستیز بر سر منافع آنان کمی بیش از آنچه هست تأکید دارند. موضوع دیگر راهکارهایی است که نئوایدیالیست‌ها برای بهبود کارکرد سازمان ملل مطرح می‌نمایند. بحث دموکراتیزه کردن سازمان ملل و خصوصاً شورای امنیت یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که نئوایدیالیست‌ها بر آن تأکید دارند. از نگاه نئوایدیالیست‌ها وضعیت تقسیم قدرت فعلی در شورای امنیت قابل توضیح نیست در حالی که راهکار آنان یعنی دموکراتیزه کردن سازمان ملل نیز امری دشوار و دور از واقعیت به نظر می‌رسد. بنابراین، در این زمینه نئورئالیست‌ها بهتر می‌توانند رابطه ساختار نظام بین‌الملل و کارکردها و ساختارهای سازمان ملل را تبیین

نمایند. البته در مجموع نباید انکار نمود که استفاده از رویکرد نئوایدیالیستی در کنار سایر رویکردها به ما کمک می‌کند تا دیدی کامل‌تر از موضوع مورد بررسی یعنی عوامل بحران کارکرد سازمان ملل داشته باشیم.

### منابع

۱. آقایی، سید داود (۱۳۷۵)، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران: انتشارات پیک فرهنگ.
۲. ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۳)، تحدید حاکمیت ملی دولت‌ها با مداخله‌گرایی سازمان ملل بعد از جنگ سرد، فصلنامه سیاست خارجی، سال هیجدهم، شماره یکم.
۳. احمدی، کورش (۱۳۸۶)، شورای امنیت و مسئله تجدید ساختار آن، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. ارچر، کلیو (۱۳۸۴)، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه: فرزانه عبدالملکی، تهران: نشر میزان.
۵. اسمیت، استیو و جان بیلینس (۱۳۸۳)، جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه: ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
۶. امینی، آرمن (۱۳۸۶)، اصلاحات در سازمان ملل متحد، پژوهش‌نامه سازمان‌های بین‌المللی، شماره اول.
۷. امینی‌نیا، عاطفه (۱۳۸۶)، نقش نوین شورای امنیت در پرتو حوادث ۱۱ سپتامبر، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۱.
۸. پرائتل، یوخن (۱۳۸۶)، گروه‌های غیررسمی کشورها و شورای امنیت سازمان ملل، ترجمه: سیدعلی طباطبایی، پژوهش‌نامه سازمان‌های بین‌المللی، شماره یکم.
۷. پیس، کلی- کیت اس (۱۳۸۴)، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه: حسین شریفی طراز‌کوهی، تهران: نشر میزان.
۹. ترابی، قاسم (۱۳۸۵)، اصلاحات شورای امنیت: زمینه‌ها و موانع، فصلنامه راهبرد، شماره ۴۱.
۱۰. حسینی‌متین، سیدمهدی (۱۳۸۸)، نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و اثرات آن بر سیاست خارجی آمریکا، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره سوم.
۱۱. جنیدی، رضا (۱۳۸۶)، یک‌جانبه‌گرایی یا چندجانبه‌گرایی، پژوهش‌نامه سازمان‌های بین‌المللی، شماره سوم.
۱۲. خسروی، شهرام (۱۳۸۴)، ساختار شورای امنیت در طرح اصلاحات سازمان ملل، نشریه راهبرد، شماره سی‌وهشتم، زمستان.
۱۳. ذاکریان، مهدی (۱۳۸۲)، از سازمان ملل متحد تا یک‌جانبه‌گرایی برتری‌جویانه، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال چهارم، شماره ۲.
۱۴. رضایی اسکندری، داود (۱۳۸۳)، تحول مفهوم دولت در نظریه‌های روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، شماره اول.

۱۵. روزنا، جیمز (۱۳۷۹)، نقش سازمان ملل متحد در جهانی متلاطم، ترجمه: داود آقایی، فصلنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره دوازدهم.
۱۶. زالپور، خسرو (۱۳۸۳)، نظام امنیت دسته‌جمعی و سازمان ملل متحد - مورد عراق، رواق اندیشه، شماره ۳۱.
۱۷. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۷۹)، تأملی در نظریه‌های امنیت بین‌الملل، فصلنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره نهم.
۱۸. صابری انصاری، بهزاد (۱۳۸۴)، بررسی مقارنه‌ای تجربه جامعه ملل با چالش‌های فراروی سازمان ملل، نشریه راهبرد، شماره سی‌وهشتم.
۱۹. طاهرخانی، ستاره (۱۳۸۸)، تروریسم و گذار آمریکا از یک‌جانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی در سازمان ملل، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره ۲.
۲۰. عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۷۸)، سازمان ملل متحد؛ گذشته، حال و آینده، فصلنامه سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴.
۲۱. قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۷)، آمریکا و بحران هسته‌ای ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره چهارم.
۲۲. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، تحول نگرش در بازیگری دولت در عرصه سیاست بین‌الملل، دانشنامه حقوق و سیاست، سال اول، شماره ۴.
۲۳. کاظمی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۷۹)، سازمان ملل متحد در آغاز قرن بیست‌ویکم، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره یک.
۲۴. کیوهان، روبرت او (۱۳۸۵)، حکمرانی جهانی و پاسخ‌گویی دموکراتیک، ترجمه: سیدعلی طباطبایی، پژوهش‌نامه سازمان‌های بین‌المللی، شماره سوم.
۲۵. گوئیرونک، کیو و یائوکان (۱۳۸۶)، اصلاحات در سازمان ملل؛ کوششی دشوار، ترجمه: احمدرضا تقاء، پژوهش‌نامه سازمان‌های بین‌المللی، شماره یکم.
۲۶. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۷)، جنگ آمریکا علیه عراق و ساختار معنایی نظام بین‌الملل، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۱.
۲۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق، فصلنامه سیاست خارجی، سال هیجدهم، شماره ۴.
۲۸. مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۰)، امنیت دسته‌جمعی در تئوری و عمل، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۹. موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۶)، پذیرش اعضای جدید در پرتوی حقوق و رویه‌های سازمان ملل متحد، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳.
۳۰. نووسلف، الکساندر (۱۳۸۶)، سازمان ملل متحد بعد از بحران عراق، ترجمه: حسین سپهر، پژوهش‌نامه سازمان‌های بین‌المللی، شماره اول.



۳۱. یزدانی، عنایت‌الله و جعفر دوستی (۱۳۸۶)، بررسی طرح‌های پیشنهادی برای اصلاح شورای امنیت سازمان ملل متحد، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست‌ویکم، شماره ۱.

32. Habegger, Beat (2010), Democratic Accountability of International Organizations, *Cooperation and Conflict*, Vol. 45, No. 2.
33. Henderson, Errol. A (1999), Neoidealism and the Democratic Peace, *Journal of Peace Research*, Vol. 36, No. 2.
34. Ikenberry, G. John (2009), Liberalism in a Realist World : International Relations as an American Scholarly Tradition, *International Studies*, Vol. 46, No. 1-2.
35. Imber, Mark (2006), The Reform Of The UN Security Council, *International Relations*, Vol. 23, No.3.
36. Kelly, j, Michael (2003), The Bush Foreign Policy 2001-2003, *Washington University Global Studies Law Review*, Vol, 2.
37. Lebovic, James H (2004), Democracies and United Nations Peace Operations after the Cold War, *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 48, No.6.
38. Mesquita, Bruce Bueno & Alastair Smith (2010), The Pernicious Consequences of UN Security Council Membership, *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 54, No. 5.
39. Miller, Benjamin (2010), Democracy Promotion: Offensive Liberalism Versus the Rest of IR Theory, *Journal of International Studies*, Vol. 38 No.3.
40. Morgan, Glyn (2008), Security, Stability, and International Order, *American Behavioral Scientist*, Vol. 51, No. 9.